

أعوذ بالله من الشيطان ارجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

ايام ماه مبارك شعبان است و ماه مبارك

رمضان را هم در پيش داريم. راجع به خصوصيت

ماه شعبان کمتر مطالب مطرح شده، در حالي كه ماه

بسيار بسيار عظيمي است و راجع به فضيلت ماه

مبارك شعبان، خيلي در روايات تأكيد شده است.

روايات زيادي داريم كه ائمه در ابتدای ماه شعبان،

خصوصيت اين ماه را براي اصحاب خودشان متذکر

می‌شدند و به خصوص روی روزه ماه شعبان که مقدمه برای استعداد و آمادگی تلقی فیوضات و انوار الهی است، و خیلی این مسئله قابل توجه است. در هر جا که شما مشاهده می‌کنید که دعوت شده است برای یک همچنین عنایات و فیوضاتی، در آن جا شما [سفارش به] روزه را مشاهده می‌کنید:

روزه بگیرد و بعد این کار را بکند.

فلان روز روزه باشد.

برای برآورده شدن حاجات سه روز را روزه بگیرد و بعد چه کند.

ليلة الرغائب، روز قبلش را روزه بگیرد.

در تمام این موارد ما مشاهده می‌کنیم که روزه در این جا نقش مهمی دارد برای تلقی این مسائل، برای تلقی این عنایات و تلقی این فیوضات.

همین قضیه در مورد ماه شعبان است که راجع

به ماه شعبان داریم که رسول خدا فرمودند رجب شهرالله است و شعبان شهری. رجب ماه خداست و اختصاص به خدا دارد و ماه شعبان مربوط به من است و ماه

رمضان هم مربوط به امت است.

این خیلی مسئله است، مسئله قابل توجهی

است که چطور این ماه‌ها به این کیفیت ترتیب داده

شده. آن حقیقت توحیدیه چطور در ماه رجب باید

نزول پیدا کند و در آن نفس رسول خدا در ماه شعبان

استقرار پیدا کند و از نفس رسول خدا در ماه رمضان

به امت منتقل بشود. این سلسله‌ای که در این سه ماه

ملاحظه شده است خیلی قابل توجه است و در آن

اسرار و رموزی است.

در ماه شعبان است که فیوضات الهی جنبه

کثرتی پیدا می‌کند البته برای آن کسانی که استعداد

دارند و قابلیت ادراک این مطلب را دارند به مرتبه

ظهور و بروز خارجی می‌رسد، کأنّ جنبه بقا را در ماه

شعبان، سالک ملاحظه می‌کند و آن حقائق را که در

ماه رجب تلقی کرده در ماه شعبان یک‌یک از روی

آن پرده‌برداری می‌شود و تا این‌که می‌رسد به ماه

رمضان که در ماه رمضان آن جنبه عبودیت برای او

به عنوان وارد شدن در رحمت واسعه پروردگار آن

تجلی‌اش به آن کیفیت خواهد بود.

علی کلّ حال ماه بسیار مهمی است و من
همین عصر بود با خودم فکر می‌کردم که راجع به
خصوصیات این ماه آن مطالب را پی‌گیری کنم، بعد
به یادم آمد که مرحوم آقا رضوان الله علیه ایشان در
بعضی از این سال‌ها، در ماه مبارک شعبان، آن
مناجات شعبانیه را برای دوستان ترجمه می‌کردند.

و البته خب همه فقراتش نه، بعضی از
فقراتش. و خود ایشان هم عادت داشتند که به دستور
استادشان مرحوم حدّاد رضوان الله علیه، در قنوت
به خصوص، به فقرات مناجات شعبانیه مداومت
داشته باشند. و بنده خودم زیاد می‌دیدم که مرحوم
حدّاد رضوان الله علیه در قنوت این فقرات مناجات
شعبانیه را قرائت می‌کردند و همین‌طور دستور
می‌دادند و مرحوم آقا هم همین‌طور.

البته بعضی از دوستان پیشنهاد کرده بودند که
آن ادعیه قنوت را که معمولاً بزرگان نسبت به آن
ممارست داشتند، آن ادعیه را ما جمع‌آوری کنیم و
پس از یک ترجمه مختصری در معرض و در اختیار
رفقا قرار بدهیم که بنده با توجه به مسائل و شواغلی

که داشته‌ام، متأسفانه هنوز توفیق این کار را به دست نیاورده‌ام، ولی امیدوار هستم که بتوانم این را هم در ضمن برنامه‌هایمان قرار بدهیم.

دعاهایی که بزرگان می‌خواندند و از ائمه علیهم السلام رسیده، دعاهای بسیار بسیار پر معنایی است و خوب است انسان در قنوت هر نمازی به مناسبت یک دعا بخواند. خیلی هم نیست، انسان می‌تواند این‌ها را حفظ کند و آن‌ها را بخواند.

از جمله دعاهایی که بنده مشاهده می‌کردم بزرگان خیلی بر آن تکیه داشتند، همین فقرات مناجات شعبانیه است که خوب است رفقا این را حفظ کنند و در قنوت خودشان این مناجات را بخوانند. حالا نه همه‌اش را، همین فقراتی که خدمت رفقا قرائت می‌شود.

به نظر رسید که پیش از پرداختن به مطالبی که مربوط به ماه شعبان و رمضان هست، این فقرات را یک ترجمه گذرایی داشته باشیم و بعد به سایر مطالب تا آن حدودی که وقت و مجال اجازه می‌دهد به سایر مسائل پردازیم.

در مناجات شعبانیه که خیلی مناجات عجیبی است و قبلاً هم بنده عرض کرده‌ام که هر شب بنده خودم مشاهده می‌کردم که بزرگان این مناجات را می‌خواندند و یا این که گوش می‌دادند، یعنی یکی از اشخاص می‌خواند و آن‌ها به آن مناجات توجه می‌کردند.

یک مطلبی را که در این جا لازم است خدمت رفقا عرض کنم که بنده دیده‌ام در بعضی از موارد وقتی که در جلسه‌ای یک شخصی دعایی می‌خواند، سایر افراد حالا به مناسبت‌های مختلف، به خصوص در روز عرفه که دعای عرفه خوانده می‌شود سایر افراد همین کتاب دعا یا مفاتیح یا خود دعای عرفه را دست می‌گیرند و نگاه می‌کنند و می‌خوانند.

این قسم گرچه خب بالاخره خود شخص هم می‌خواند و ثواب دارد و علی‌کلّ حال خودش هم بهره‌مند است. اما آن تأثیری که در شنیدن دعا هست، آن تأثیر را این قسم دعا خواندن ندارد. وقتی شخصی دعا می‌خواند بهتر است سایر افراد به آن معنا و حقیقت دعا در دل خود توجه کنند، نه این که

حالا فرض کنید که به زبان بیاورند و یا این که حتی بالاتر از این بخواهند به کاغذ هم نگاه کنند. آن حالت و آن معنویت و آن تأثیری که به واسطه شنیدن دعا برای انسان پیدا می‌شود، در نگاه کردن به دعا کم می‌شود. بنابراین در جلسات هر شخص که دعا می‌خواند بقیه فقط توجه کنند و گوش بدهند، سرشان را پایین بیندازند تا این که این تأثیر بیشتر باشد.

مرحوم آقا رضوان الله علیه نسبت به مناجات شعبانیه خیلی تأکید داشتند و خودشان هم هر شب یا هر روز این مناجات شعبانیه را می‌خواندند و تأکید می‌کردند به دوستان که از این مناجات غفلت نورزند. واقعا مضامین عجیبی دارد. در این مناجات تمام خصوصیات وجودی انسان لحاظ شده است. تمام آن آثار وجودی و تصرفات انسان و کارهای انسان و افکار انسان و تخیلات انسان و توهمات انسان و آنچه را که انسان با آن سر و کار دارد و در ارتباطش با پروردگار و با کارهای خودش و با اعمال خودش، هر چه که هست تمام این‌ها را امیرالمؤمنین

علیه السلام به عنوان یک آینه تمام‌نمای بشریت در معرض ظهور درآورده‌اند.

یک وقت تصور نشود که حضرت این مطالبی را که می‌گویند چنانچه که خیلی‌ها این اشتباه را می‌کنند خودشان از این مطالب مبراً هستند و جدا هستند و خودشان به این مطالب توجه ندارند و بلکه صرفاً برای آموزش این دعا به افراد است که امیرالمؤمنین علیه السلام این دعا را می‌خوانند و کأنّ خودشان بر کنار هستند از آنچه را که خودشان دارند با خدا مناجات می‌کنند. این‌ها همه غلط است، امام علیه السلام در مقام عبودیت، یکی از افراد است و تفاوت نمی‌کند، هیچ تفاوتی ندارد. امام علیه السلام در مقام مناجات با پروردگار، خودش را امام نمی‌بیند! این امام مال ماست. وقتی او دارد با خدا حرف می‌زند که دیگر در آن جا نمی‌گوید خدایا من امامم!

معنا ندارد!

خدایا من پیغمبرم! من پیغمبرم دارم با تو
حرف می‌زنم! حواست را جمع کن! ملائکات را به
صف کن! خوب! قشنگ! مؤدب بایستند،
حرف‌های ما را بشنوند!

یا فرض کن امیرالمؤمنین، سیدالشهداء در
روز عرفه، امام سجاد، همه، این‌ها وقتی با خدا دارند
مناجات می‌کنند ... بالاخره مناجات می‌کنند یا
نمی‌کنند؟ این که نمی‌شود بگوییم که مناجات
نمی‌کنند، نمی‌شود که بگوییم حرف نمی‌زنند،
نمی‌شود که بگوییم خدا را مورد خطاب قرار
نمی‌دهند.

حالا که خدا را مورد خطاب قرار می‌دهند چه
می‌گویند؟ چطوری با خدا صحبت می‌کنند؟ آیا
خودشان را امام می‌بینند و بعد با خدا مناجات
می‌کنند؟ خدایا حواست باشد که دارد با تو حرف
می‌زند؟! خلاصه طرفت را باید بشناسی! طرفت
خلاصه امام صادق است! با این علوم، با این
تشکیلات، با این مسائل، با این ...

خدا می گوید این ها را از کجا آورده ای؟ به

رخ من داری می کشی؟ که این ها را به تو داده؟

امام صادق برای ما امام است، اما در مقابل

خدا هم امام است؟ پیغمبر با آن عظمت برای ما

پیغمبر است، و باید از او اطاعت کنیم و واجب است

که پای خود را جای پای او بگذاریم، اما برای خدا

هم پیغمبر پیغمبر است؟! برای خدا چیست؟ پیغمبر

از ما نسبت به خدا در عبودیت پایین تر است! ما

چقدر خودمان را نسبت به خدا عبد می دانیم؟ چقدر

ما خودمان را نسبت به خدا ذلیل می دانیم؟ چقدر ما

در برابر خدا احساس کوچکی می کنیم؟ رسول خدا

از احساسی که ما داریم در ارتباط با پروردگار ...

این که عرض می کنم شوخی نمی کنم ها! اگر نباشد،

رسول خدا نیست، اگر نباشد علی مرتضی نیست،

اگر نباشد سیدالشهداء نیست، اگر نباشد، نیست!

آن مقداری که ما خود را خوار می بینیم، پست

می بینیم، نسبت به مقام کبریائیت حق، خود را ذلیل

می بینیم، پایین می بینیم، ناچیز می بینیم، هیچ می بینیم،

پوچ می بینیم، بدون هیچ اثر می بینیم، شما این را

ضرب در بی‌نهایت بکنید و به حساب پیغمبر بگذارید.

این را ضرب در بی‌نهایت بکنید به حساب امام سجاد بگذارید، ضرب در بی‌نهایت کنید، چون مقام معرفت آنها در آن حدی قرار گرفته است که همه وجود را درست در اختیار خدا قرار داده‌اند و هیچ چیزی با خود باقی نگذاشته‌اند.

ما نه، ما همه برای خودمان باقی داریم، اگر باقی نمی‌گذاشتیم که این بساط را راه نمی‌انداختیم! این اوضاع را راه نمی‌انداختیم! این دنیا را به هم نمی‌ریختیم، این بساط را درست نمی‌کردیم. پس معلوم است برای خودمان باقی می‌گذاریم، حساب و کتاب برای خودمان داریم.

آنها نه! آنها در یک همچین وضعی نبودند. امیرالمؤمنین علیه السلام که این فقرات را عرضه می‌دارد، چه احساسی دارد؟ چه احساسی دارد؟ ما باید بیاییم یک خرده خودمان را نزدیک کنیم. حال امیرالمؤمنین را، حال آن حضرت را، آن فهم و شعور و ادراک آن حضرت را، آن موقعیت آن

حضرت را در قبال پروردگار، تا آن مقداری که فهم
ما اقتضا می‌کند ... خوب این را که فقط بزرگان
می‌فهمند، ما که نمی‌فهمیم، اما ما هم به

اندازه خودمان یک حرکتی بکنیم. تصور نکنیم که خب مناجات شعبانیه خیلی خوب است گفته‌اند بخوان ما هم می‌خوانیم. این فایده‌ای ندارد، یعنی فایده دارد ولی کم است. فایده دارد ولی فایده‌اش کم است. بیاییم خودمان را در جایگاه امیرالمؤمنین قرار بدهیم، آن فهم و ادراکی که الان او دارد و با آن فهم و شعور و ادراک و معرفت و اطلاع بر مقام عزّ و کبریائیت حق، با همه این‌ها و از آن طرف ناچیزی و ذلّت و بی‌چیزی و خالی بودن دست ...

وقتی که امیرالمؤمنین بالای قبر سلمان با انگشت روی خاک می‌نویسد:

وفدت علی الکریم بغیر زاد *** من الحسنات و

القلب السّلم

و حمل الزاد أقبح کلّ شیء *** اذا کان الوفود

علی الکریم

من وفود کردم، وارد شدم، داخل شدم، وارد

شدم بر کریم و بزرگواری در حالتی که هیچ چیزی از

زاد و توشه در دست ندارم. دست خالی، خالی

خالی. خالی خالی.

من فکر می‌کردم این عبارت امیرالمؤمنین چیست آخر؟ آدم نمی‌فهمد. می‌دانید چرا نمی‌فهمد؟ چون ما آنقدر از حقایق دور هستیم که نمی‌دانیم آیا امیرالمؤمنین در این جا واقعا می‌خواسته شوخی کند؟ خب در رابطه با سلمان روایات داریم که منّا اهل البیت، او به ده درجه ایمان رسیده، چه و چه ... خب سلمان کم نبوده است، ملحق شده بود، تمام شده بود، کم نبود سلمان مسئله‌اش.

من وارد شدم بر یک کریم، بدون زاد و بدون توشه و بدون ذخیره! و بدون بار و بنه، وارد بر کسی شدم در حالی که هیچ چیزی دستم نیست من الحسنات و القلب السلیم، نه حسناتی دارم، نه قلب سلیمی. و حمل الزاد أقبح کلّ شیء. بعد حضرت خودشان جواب می‌دهند، می‌گویند که نه، اتفاقا کار بدی هم نکرده‌ام، خیلی هم کار خوبی کرده‌ام! آخر کسی که منزل بزرگی می‌رود برمی‌دارد غذایش را با خودش می‌برد؟ آیا به آن بزرگ بر نمی‌خورد؟ نمی‌گوید آخر مرتیکه اگر تو اینجا دعوت داری چرا

ناهارت را برداشته‌ای آورده‌ای؟ تو که دعوت داری

چرا زنبیلت را برداشته‌ای آورده‌ای این جا؟

خب برمی خورد دیگر!

حضرت می فرماید اتفاقا خیلی هم کار خوبی

این سلمان کرده که چیزی دستش نیست.

اگر چیزی دستش بود، به خدا می گفت خدایا

آمدم پیشت نگاه کن! این هم عبادات من، کارهای

خیر من، انفاق‌های من، خیرات و مبرات من ...

خدا رحمت کند! یک شخص صالحی، یک

عبد صالحی بود ... حالا اسم نمی برم. بنده هم خب

با ایشان ارتباطی داشتم.

یک شب من منزلش بودم. گفتند فلانی من

در عمرم فقط یک کار کرده‌ام، یک کار کرده‌ام که آن

را موقع رفتن به خدا عرضه بدارم. و آن این بود که

شش ماه شب‌ها را تا به صبح بیدار بودم، شش ماه

تمام! و صبح را

هم تا شب روزه بودم. گفتم خدایا من از تمام
عمرم، این یک کار را کرده‌ام که خلاصه بیاورم و
عرضه کنم.

همان‌جا [با خودم] گفتم الهی شکر که من
این یک کار را هم نکرده‌ام! در دلم گفتم الهی من این
یک کار را هم نکرده‌ام!

پارسال بود، بله همین ایام و یا قبل از این‌ها
... این الآن یادم آمد.

بله، این قضیه فوت والده که پیش آمده بود،
خب بنده در همان بیمارستان بودم، منتظر بودیم که
ایشان را ببرند برای عمل و دیگر مشخص هم بود که
خلاصه قضیه به کجا می‌رسد، دیگر تقریباً می‌شود
گفت مسئله واضح بود.

ما نشسته بودیم کنار، من داشتم به این کلام
امیرالمؤمنین علیه السلام فکر می‌کردم، آخر این
چطور می‌شود؟ وفدت علی‌الکریم ... خیلی عجیب
بود، نمی‌دانم چرا این یک دفعه به نظرم آمد؟!!

که حضرت این را در روی قبر سلمان با
انگشت‌شان می‌نویسند، یعنی از زبان سلمان

می‌فرمایند که خلاصه سلمان یک همچین حالی دارد، یک همچین کیفیتی دارد، یک همچین موقعیتی دارد که هیچی دستش نیست، دارد می‌رود سمت خدا ... این سلمانی که الان ما هزار و یک کرامت و معجزه برایش می‌شماریم ها! ولی وقتی پای واقعیت می‌آید جلو، پای حقیقت می‌آید جلو، پای وفود به مقام عزّ ربوبی می‌آید جلو، نه پای کارهایی که در دنیا انجام می‌شود، خیلی فرق می‌کند.

یک وقتی سلمان می‌آید با آدم می‌گیرد می‌نشیند صحبت می‌کند، یک وقتی سلمان می‌خواهد کنار خدا قرار بگیرد، این دو مقام است، این دو موقعیت است.

بله می‌خواهد در میان ما باشد، دیگر هر کاری که تصور می‌شود انجام می‌دهد. هر چه شما تصور کنید. بگویید ماه را نصف کن، می‌کند. مثل آب خوردن برایتان یک اشاره می‌کند، ماه دو نصف می‌شود. بگویید خورشید را نگه دارد، نگه می‌دارد. تمام این‌ها واقعیت دارد ها! اغراق نمی‌کنم. اصلاً

برای این‌ها موجب وهن است! وهن است! این مسائل ... مرده زنده کن، می‌کند! مس را طلا کن، می‌کند. هرچه شما بگویید!

ولی همین سلمان که می‌خواهد برود در کنار خدا قرار بگیرد، می‌بینید هیچی نیست! هیچی نیست!

من در همان اورژانس کناری نشسته بودم روی صندلی، چند تا از دوستان و رفقا هم بودند، منتظر بودیم تا بیایند و به قضیه رسیدگی کنند.

این شعر یک مرتبه به نظر آمد، و راجع به آن همین طور فکرم مشغول بود، که این چطور می‌شود انسان به یک همچین مسئله‌ای برسد؟

یک مرتبه دیدم که آمدند. آن افرادی که باید بیایند آمدند، والده خدا رحمتش کند ایشان هم این اواخر حالش خیلی تغییر پیدا کرده بود، و به من می‌گفت مسائلمش را و من می‌دیدم که مثل این که یک خبرهایی هست!

آمدند و ایشان را بردند. همین که ایشان را آمدند در آسانسور ببرند، یک مرتبه دیدم من به جای

خوابیده‌ام!

من رفته‌ام و به جای ایشان قرار گرفته‌ام و دارند من را می‌برند بالا. یعنی به جای این که ایشان را ببرند، دیدم که من را دارند می‌برند.

یک دفعه گفتم که عجب! پس قرار است که ما خلاصه برویم زیر چاقو و عمل و ... خیلی خب! قرار است برویم برویم برویم! برویم ببینیم چه می‌شود. این هم بد نیست! تا حالا نرفته‌ایم ببینیم. برویم این دوره را هم بگذرانیم.

بعد دیدیم نه، این جور نیست! بعدش دیگر یک چیز دیگری است! دیگر برگشتی نیست! دیگر برگشتی نیست!

تا دیدم برگشتی نیست، گفتم: چه شد؟! نگاه کردم، دیدم تمام رفیق‌ها و دوست‌ها و صدیق‌ها همه رفتند کنار!

همه در یک طرف ایستادند! نگاه به آن‌ها کردم، دیدم که عجب! این‌ها همه یک طرف کنار قرار گرفته‌اند و من انگار هیچ رفیقی در این دنیا نداشته‌ام!

نگاه به قوم و خویش‌ها کردم، به فامیل کردم،
نگاه کردم دیدم همه آن‌ها هم صفشان را تشکیل
دادند. البته خب خیلی‌هایشان خیلی وقت است این
را جلو انداخته‌اند و کار ما را راحت کردند!
خب این صف را خلاصه درست کردند و
برای خودشان ...

عجب!

نگاه به آشنایان کردم، این همه ما در این مدت
آشنا داشتیم، این همه ما در این مدت دیدیم همه
این‌ها هم یک کنار ایستاده‌اند.

نگاه به کارهایم کردم، خب کارها و مسائل و
این‌ها، دیدم همه این‌ها اصلا با من نیست! هرکدام
رفت در جای خودش! و هرکدام رفت در عالم
خودش! و هرکدام رفت در آن موقعیت خودش!
هیچی با خودم نیست! خودم با خودم هستم!

یک دفعه مرا وحشت گرفت، عجب! پس الآن
با چه حالی و با چه موقعیتی من دارم می‌روم به
ملاقات خدا؟ این خدایی که در همه این مدت ما او
را در کنار خودمان می‌دیدیم، ما با او راز و نیاز

می‌کردیم، دوستش داشتیم، با او حرف می‌زدیم، با
او درد دل می‌کردیم، ... پس کو؟ چه دارم ببرم؟ چه
چیزی را دارم که عرضه کنم؟ دیدم هیچ! صفر!
صفر! راحت! یک نیم هم پای پرونده‌مان ننوشته‌اند!
همین! در همین وضعیت یک مرتبه دیدم
عجب! یک چیزی در من هست! آن هم خیلی قوی
است! آن امید به رحمت خداست!

همان خدائیت خدا! همان رحمت خدا! دیدم
این را دارم ... و دیدم که فقط همین همراهم هست.
نماز،

دیدم همراهم نیست، روزه‌هایی که گرفتم
همراهم نیست، مسائل و اشتغالات و این مطالب و
فلان و این‌ها ... فقط و فقط تنها چیزی که دیدم
همراهم هست و آن از من جدا نشد، و آن را
نتوانست کسی کنار قرار بدهد، دیدم همین امید به
رحمت خدا و خدائیت خداست! دیدم به به! این
یک چیزی است که به خود خدا می‌توانم نشان بدهم
بگویم حواست باشد این را داریم! این را نمی‌توانی
دیگر کاری بکنی! هر کاری بکنی این یکی

یک مرتبه حالت شعف عجیبی [پیدا کردم]
گفتم پس چرا زودتر این قضیه انجام نمی‌شود؟ حالا
که اینطور است چرا زودتر انجام نمی‌شود؟
خب ولی یک مرتبه صحنه برگشت و
صحنه‌های بعدی این نمایش، قسمت‌های بعدی ...
آنجا فهمیدم عجیب! این که حضرت
می‌نویسد در این‌جا وفدت علی الکریم، درست
است! واقع همین است!

مگر سلمان می‌تواند نماز شب‌هایش را
بردارد ببرد به خدا عرضه کند؟ مگر سلمان می‌تواند

آن علم و آن قدرت و آن مقام و موقعیتش را: خدایا

بین من چه موقعیتی دارم! چه مقامی دارم!

اصلاً مگر به مُخِیله سلمان خطور می‌کند؟

مگر خطور می‌کند؟ مگر اصلاً به مخیله سلمان به

یک طرفه العینی می‌آید که من سال‌های سال در

طلب او بودم؟

خب چون سلمان هم عمرش خیلی زیاد بود،

خیلی زیاد نقل می‌کنند، مختلف هم نقل می‌کنند.

سالهای سال من دنبال بودم، از این صومعه به این

صومعه از این راهب به آن راهب تا رسیدم و فلان و

بعد هم این مسائل.

اصلاً مگر خطور می‌کند؟ اصلاً مگر خطور

می‌کند من آن کسی هستم که صاحب اسرار شریعت

هستم، صاحب اسرار طریقت هستم، صاحب سرّ

هستم، منّا اهل البیت هستم... این‌ها را ببرم به خدا

نشان بدهم، این‌ها را ببرم عرضه بدارم؟ اصلاً و ابدا!

این‌ها مربوط به ماست. پس امیرالمؤمنین علیه

السلام درست نوشت! صحیح نوشت. چرا؟ چون

دارد سلمان به خدا وفود می‌کند! چون دارد به خدا

وفود می‌کند باید آن چیزی را هم که عرضه می‌دارد، آن مکتوبی را که در این جا باید آن مکتوب را به آن توجه کند، آن همان چیزی باشد که مناسبت با این مقام و مناسبت با این داشته باشد. خب این‌ها واقعیت است دیگر.

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک.

خدایا کمال انقطاع را نصیب من کن. یعنی من از همه چیز بپرَم، فکرم، عقلم، نفسم، تعلقاتم، همه این‌ها قطع بشود و فقط یک تعلق بماند و آن تعلق رسیدن به توست.

انقطع الیه، یعنی به آن رسید، از همه جا بُرید و به این نقطه وصل شد. این را می‌گویند انقطاع. انقطع الیه.

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک.

خدایا این اتصال به تو و انقطاع از خلق، این را نصیب من کن. به من بچشان.

خیلی عجیب است ها! انسان وقتی یک همچنین حالاتی به او دست می دهد، البته حالا یک ذره ای! کجا آن چه را که بزرگان ادراک می کرده اند ما می فهمیم تازه می فهمد عجب! تازه کلمات بزرگان را یک مقداری بفهمی نفهمی، همچین یک خرده می تواند تجزیه و تحلیل کند. تازه دعای ابی حمزه حضرت سجّاد را می تواند یک مقداری رویش فکر کند. تازه مناجات شعبانیه را یک مقداری می تواند رویش تأمل کند. تازه دعای عرفه حضرت سیدالشهداء را می تواند بخواند. ببیند حضرت که این دعا را می خواند و گریه می کرد مثل ابر بهار، برای چه بوده؟ آیا این گریه ها همه مصنوعی بوده؟! بله؟! یا می خواستند به ما یاد بدهند؟! برای چه بوده؟ که همین طور حضرت می خواند و متحول می شود و منقلب می شود.

الهی هب لی کمال الإنقطاع الیک. خدایا کمال انقطاع را به من ببخش، که این خودش هم بخشش از ناحیه توست و من به واسطه فیض این بخشش است که می توانم به تو منقطع بشوم.

وانر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك.

چشم دل ما را به واسطه آن روشنایی دیدار تو
باز کن! وقتی که این نظر به تو می کند، این چشم دل
ما باز بشود، وقتی که دارد نگاه می کند، و تو را فقط
می بیند و تو را مؤثر می بیند، و تو را همه چیز می بیند
و تو را همه مسبب الأسباب می بیند و همه عالم را از
وجود تو می بیند و تو را در همه امور ساری و جاری
می بیند.

اگر ما کمی به این مسائل معرفت داشتیم چه
می شد قضایا؟ چه می شد قضایا؟ آن وقت این حرفها
را می زدیم؟ این کارها را می کردیم؟

آیا ما یکی از این حرفها را دیده ایم که بزرگان
بزنند؟! همین حرفهایی که همه جا هست و همه
جا مثل نقل و نبات می زنند؟!!

وانر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك. حتی تحرق
ابصار القلوب حجب النور فتصل إلى معدن العظمة و
تصير ارواحنا معلقة بعز قدسك.

تا این که نه تنها از حجابهای کثرت و مردم
ظلمانی و عالم دنی و دنیا و شهوات و هواها و

هوس‌ها، این‌ها که هیچ! اصلاً راجع به این‌ها صحبت نمی‌کنیم، از عوالم نورانی بگذریم، از عوالم معنا رد بشویم. تخرق ابصار القلوب حجب النور! حجاب‌های نور، عوالم و کثراتی که مربوط به عوالم ربوبی است، مربوط به حقائق عالم ربوبی است، در آن‌جا متوقف نشویم، نعمات تو را که در آن عوالم می‌بینیم نایستیم، از ماسوای تو که آن‌ها ظهور آثار جمال و جلال تو هستند، از آن‌هم بگذریم.

مرحوم حدّاد رضوان الله علیه یک وقت می‌فرمودند: مرحوم آقا می‌فرمودند از قول ایشان آسید محمد حسین! گاهی از اوقات اتفاق می‌افتد برای من که مرا از عوالمی عبور می‌دهند که تا بخواهم ببینم در آن عوالم چه گذشته است، می‌بینم عوالم دیگری را رد کرده‌ام! تا می‌خواهم ببینم که در آن عالم چه خبر

بوده؟ چه مسائلی بوده...؟

می‌دانید چه مسائلی؟ همین قدر بگویم نسبت

یکی از آن عوالم به این عالم ماده با تمام [بزرگی] که دارد، نسبت قطره به دریاست.

دیگر چه بگویم؟

نسبت یکی از آنها به آن‌ها به آن‌چه که ما در این عالم

حس می‌کنیم نسبت یک قطره است به دریا. آن عالم هم همین طور به نسبت عالم بالاتر خود.

تا بخواهم بینم در آن‌ها چه بوده، می‌بینم که مرا

از یک عوالم دیگری عبور دادند و عالم قبلی اصلا رفت! و من رد شدم!

این‌ها حجاب‌های نورانی است. حجاب

است، باید رد بشود، و نباید بماند.

همه این‌ها در نفس قرار دارد، و بعدا یکی

یکی می‌آید سراغش، فعلا باید رد بشود.

از آثار جمال پروردگار باید رد بشود، از

نعمت‌های عوالم دیگر که عوالم مثال و ملکوت و

این‌ها است، همه باید رد بشود، از خصوصیات

جمالیه باید رد بشود.

یکی از دوستان می گفت من داشتم راجع به آثار جمال با خودم فکر می کردم که این جمال پروردگار چه مرتبه ای می تواند داشته باشد وقتی که تجلی می کند؟ یک مرتبه دیدم که یک ظهور از آن ظهورهای جمال آمد و بر دلم خورد و از آن حقیقت جمالی که مشاهده کردم حالتی در نفس و در قلبم پیش آمد که اگر آن حالت را به تمام اهل کره زمین تقسیم می کردند همه آنها مست و حیران می شدند! می گفت یک مرتبه دیدم تمام کره زمین! تمام افراد، مسلمانها، غیر مسلمانها...، این حالت مرا بخواهند بین آنها تقسیم کنند، همه آنها مست می شوند و از خود بی خود می شوند.

اینها همه چیست؟ حجب النور است. از اینها باید رد شد. ببینید آن بالا چه خبر است! که حضرت می گوید ما را از اینها رد کن! آنجا چیست قضیه؟!

یک روز خدمتتان عرض کردم، در دعای ابوحمزه بود، چه بود؟! یک کسی از همین آشنایان که هنوز هم در قید حیات است، ایشان برای خود

من تعریف می کردند در همان زمان سابق، زمان شاه. گفتند که صبح من رفته بودم در بیمارستان برای دیدن رفیقم که در بیمارستان بود، همینطور فکر می کردم که انسان خلاصه باید از این چیزها بگذرد، سالک باید از این آثار جمال بگذرد و نگاه نکند، توجه نکند، فکر نکند ... در همین حین می گفت یک دفعه یک پرستار آمد، نمی دانم چه کند، سرم بزند، سرمش را عوض کند ... خب آن موقع هم حجاب درست و حسابی که نبود. می گفت ما چشممان افتاد به این و دیگر محو جمال این و خلاصه هرچه بود نمی دانم حالا ... این می گفت دیگر فکر و ذکر ما در این مسئله بود و بعد شب سه شنبه ای بود که به مسجد رفتیم و مرحوم آقا هم مشغول صحبت بودند.

بله، در حینی که نشسته بودم و داشتم به آقا نگاه می کردم ولی فکرم در بیمارستان بود، یک دفعه آقا که

داشتند صحبت می کردند فرمودند: بله!

آقایان می گویند ما باید از جمال بگذریم، بابا دست

یک زن تو را گیج می کند! آخر چی را بگذریم

بگذریم بگذریم؟! تو نگاه کردن به یک دست زن ...

توجه می کنید؟ آن وقت می گویند بگذریم!

این کار هرکسی نیست!

این ها چیست؟ این ها می شود حجب النور.

چون آن ها حجب النور است دیگر. آن نور مربوط به

عواالم ربوبی است.

آن وقت می گویند تو که از یک نگاه کردن

آنقدر فکرت مشغول می شود چطور می توانی از

حورالعین بگذری؟ حورالعین را چه می کنی؟

یک وقت مرحوم آقا رضوان الله علیه

می فرمودند اگر شخصی بدون آمادگی و بدون

استعداد خداوند آن جمالش را در قالب حورالعین و

امثال ذلک به او بنمایاند، دیگر در دنیا نمی تواند

زندگی کند و توان گذران دنیا را ندارد. این ها را فعلا

خدا نشان نمی دهد، این ها را می گذارد برای آن

موقع. می گوید این ها باشد بعدا، فعلا این جا را

بگذران، این اوضاع دنیا را فعلا بگذران، حالا باشد
برای آنجا، طلبت باشد.

اما خب آنهایی که این مطالب را گذرانند،
شما همین طوری نگاه نکنید حالا یک شخصی دارای
یک مقاماتی، یک موقعیتی و خصوصیتی است،
همین طوری که نمی شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه می دارد: حتی
تخرق ابصار القلوب حجب النور. این چشم دل ما، این
بصیرت ما، این تحمل ما، این سعه وجودی ما را که تو
دادی، بیاید و حجاب های نور را پاره کند و کنار بزند
و ما را به همان نقطه مقصود و همان غایت منظور، به
آنجا برساند. ما اینجا نیستیم، در اینجا تأمل نکنیم،
در این مسائل و علم غیب و مکاشفات و شهودها و
مسائل و اینها نیستیم. اینها را رد کنیم. حتی تخرق
ابصار القلوب، این چشم های قلب، یعنی همان حالت
استعداد و آمادگی که قلب با آن حالت می تواند
مشاهده کند، آن را می گویند چشم قلب، حتی تخرق
ابصار القلوب حجب النور، این حجاب های نور را

کنار بزند، فتصل الی معدن العظمه، برسند به همان
معدن عظمت که مقام ذات پروردگار است. جایگاه
عظمت، همان حقیقت وجود صرف، همان معنای
بسیط الحقیقة، همان معنای ذات لایتناهی که آن معدن
است و منشأ است برای همه اسماء کلیه و برای همه
صفات کلیه. به آن جا امیرالمؤمنین می فرماید ما
برسیم. حواسمان جمع باشد به این عوالم پایین دل خوش
نکنیم!

وتصیر ارواحنا معلقة بعزّ قدسک. و ارواح ما در
عزّ قدس تو همینطور به حال طیران و به حال پرواز
دریاید.

الهی و الحقنی بنور عزّک الأبهج. خدایا مرا به آن
نور عزّ ابهج که دارای بهاء بیشتر و تشعشع بیشتر است
که بالاترین مرتبه هست، مرا به آن مرتبه ملحق کن. نور
مقام عزت یعنی چه؟ یعنی مقام فناء ذات! این را
امیرالمؤمنین علیه السلام صریح دارد می گوید. آن
نوری که وقتی که بتابد در مقام عزّت پروردگار، دیگر
غیری

را باقی نمی‌گذارد، امیرالمؤمنین عرضه می‌دارد خدایا مرا ببر آن‌جا! که آن نور عزّت بزند و تمام شرایش و وجود ما را قطع کند و تمام آثار وجود ما را از بین ببرد و تمام انانیت‌ها و آثار نفس ما را مضمحل کند و هیچ چیزی از وجود ما حتی همان وجود ثابت ما، آن را هم از بین ببرد. چون در مقام تجلی آن نور عزت دیگر حتی عین ثابت هم باقی نمی‌ماند. یعنی همان نقطه شروع. حتی همان نقطه شروع هر شخص که همراه با آن خصوصیت و هویت خارجی او نمودار می‌شود، آن هم حتی باقی نمی‌ماند!

و این یکی از ادله منقوله‌ای است که دلالت بر فناء ذاتی می‌کند. چون مقام نور عزّت هیچ چیزی را جز ذات پروردگار نمی‌تواند تحمل کند. غیرتش غیر نگذاشت. وقتی غیرت خدا تجلی می‌کند، دیگر غیری باقی نمی‌ماند، پس معلوم می‌شود در این‌جا این‌طور نبوده که فقط او باشد، غیر او هم نبوده.

الهی و الحقنی ... خیلی عبارت عجیبی است. این عبارت دلالت می‌کند بر این‌که حضرت

فقط و فقط از خدای متعال طلب فنای ذاتی را می‌کند، که حتی ذات مرا هم باقی نگذار. صفات را که از بین می‌بری، اسماء را که از بین می‌بری، خصوصیات آن هویت که مرا تشکیل می‌دهد، آن منیت مرا، آن مرا، آن را هم که از بین می‌بری، خود مرا هم از بین ببر.

والحقنی بنور عزّك الأبهج فأكون لك عارفا!

حالا چه می‌شود؟ که عارف به آن حقیقت ذات خودش قرار بدهد.

پس من اگر در این نور عز ابهج تو وارد نشوم عارف نیستم. به بخشی از آثار تو عارفم. به بخشی از مظاهر تو عارفم. به بخشی از خصوصیات ذات تو عارفم.

وعن سواك منحرفا، و از سوای تو من برکنار باشم. از هر چیزی که سوای توست، من برکنار باشم.

ومنك خائفاً مراقبا، و همه‌اش در حال خشیت از تو و مراقب با حضور تو، حضور در مقام عزّ تو باشم. این را می‌گویند مراقبت در آن مرتبه. مراقبت در آن نقطه.

یا ذالجلال و الإکرام.

این دعای قنوتی بود که از مناجات شعبانیه است و بزرگان این دعا را می خوانند، خیلی خوب است رفقا حفظ کنند و خیلی از دعاهای قنوتشان را با این انجام بدهند.

ماه شعبان، یکی از خصوصیات که داشته، روز نیمه شعبان است که روز ولادت حضرت صاحب الأمر عجّل الله تعالی فرجه الشریف است و معلوم است که این روز و آن شب چه شبی است و چه خصوصیتی دارد. آن شبی است که مقام ولایت، ولایت حقّه و حی در عالم وجود ظهور ناسوتی پیدا کرده و به واسطه این، آن تجلی اعظم پروردگار تحقق خارجی پیدا کرده.

لذا بسیار شب مهمی است، و مرحوم آقا رضوان الله علیه همیشه تأکید داشتند که رفقا یک همچنین شبی را احیاء داشته باشند. و خودشان هم همیشه شب های نیمه شعبان را احیاء داشتند و دعای کمیل هم می خواندند و رفقا هم خوب است که این جهت را داشته باشند. حالا یا دسته جمعی یا غیر

منزل، این دیگر بسته به حال و خصوصیت
خود افراد هست، به هر کیفیتی که هر کسی می تواند.
و خوب است که انسان در ماه شعبان و به
خصوص آن روزهای آخر را روزه بگیرد و متصل به
ماه رمضان کند.

راجع به ماه رمضان دیگر هر چه انسان بگوید
گمان نمی کنم که بتواند حق ماه مبارک را ادا کرده
باشد. رفقا هم می دانند راجع به خصوصیت ماه
مبارک قبلاً مطالبی خدمت رفقا عرض شده، کیفیت
سحری، کیفیت افطار، بیدار بودن شب های ماه
مبارک رمضان، حتی الإمكان، خصوصاً آن دهه سوم
را بهتر است که تا صبح بیدار باشند، و به جایش بعد
از ظهر بخوابند، یا قبل از ظهر، چون خیلی نسبت به
این مسئله تأکید شده است. بنده به یاد دارم، راجع
به احیای به خصوص دهه آخر ماه رمضان چقدر
بزرگان تأکید داشتند و خلاصه می خواستند این طور
وانمود کنند که این ماه رمضان در آن دهه سوم ظهور
پیدا می کند. یعنی این بیست روز مقدمه برای آن دهه
سوم است که خلاصه آن دشت آدم را در دهه سوم

می‌دهند، آن هدیه و خصوصیات در دهه سوم هست. لذا خیلی باید توجه بیشتر کرد، و هرچه انسان بتواند حال خودش را در یک وضعیتی قرار بدهد همانطوری که عرض کردم از نقطه نظر غذا و مأكولات و این‌ها، که بتواند بهتر ادراک این روزهای متبرّکه را بکند، این نصیب بیشتری برده.

و انشاءالله امیدواریم که خداوند همان روزه و همان حالی که برای پاکان درگاه خودش نصیب می‌کرد، آن روزه‌های خاص، و خاص‌الخاص، روزه‌ای که نه تنها امساک از خورد و خوراک، و نه تنها جلوگیری از خواطر نامناسب و ناصالح، بلکه حتی از انصراف به غیر ذات حق و پروردگار هم [در آن جا امساک می‌شود] همانطوری که امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه فرمودند، حتی نسبت به او هم خداوند توفیق بدهد که از آن توجه به ذات پروردگار در همه امور، امور عادی، امور خیالی، امور مثالی، امور قلبی، امور فکری، در همه این‌ها، آن توجه به ذات پروردگار و انقطاع به سوی او را از دست ندهیم. این می‌شود روزه. آن روزه‌ای

که مربوط به خاص الخاص است، این روزه است.

نگوییم حالا این مربوط به ما نیست و آن برای

اولیاء و بزرگان است نه! ما یک مقدار جرأت هم

داشته باشیم! بعید ندانیم! چه اشکال دارد؟ حالا خدا

در همه بیست و چهار ساعت نصیبت نکند، دو

ثانیه اش را هم بکند، باز هم خوب است، سه ثانیه هم

از آن حال و هوا قسمت بکند، باز ارزش طلب را

دارد که انسان از خدا طلب کند که او را در آن حال

و هوا قرار بدهد. توجه کردید؟

انشاءالله از آن روزه‌ها خدا قسمت کند. از آن

روزه‌هایی که چه گیر بنده‌های خدا می‌آمد، چه گیر

این اولیاء خدا بعدش می‌آمد که بلند می‌شدند و به

عنوان شکرگزاری از آن نعمت و موهبت‌ها به زیارت

ائمه و به زیارت اولاد ائمه می‌رفتند؟ شکر گذاری!

خب این‌ها خیلی عجیب است، شوخی

نیست. این‌ها یک کار را از روی عادت انجام

نمی‌دادند.

احساس می کردند! گیرشان می آمد! گیرشان
می آمد! می رسیدند، و بهره می بردند و بعد خلاصه
در این وضعیت دیگران را هم دعوت می کردند.

انشاءالله امیدواریم که خداوند تفضلی بکند
و از آنچه که به بزرگان درگاهش و منقطعین به
سوی خودش قسمت کرد همه ما را بهره مند
بگرداند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ